

«خانه شیخ عالی و سایر معاریف شیخیه تاراج می‌شود و تمام لوازم خانه را شکسته یا می‌سوزانند».^۱ آقا ملا عبداللّه الدوانی آهنگ مهاجرت به بوشهر را می‌نماید و در ایامی که در بوشهر بوده برای کسب اطلاع از کیفیت مکتب شیخی با علمای شیخی ساکن در کرمان مکاتبه داشته و مرتباً سؤالاتی می‌فرموده است.

بعد از دوران برخوردهای اولیه در دوان، دوانی‌های اصولی و شیخی تا به امروز در جوار یکدیگر زندگی می‌نمایند و همین همزیستی باعث غنای بُعد فرهنگی و معنوی مردم این روستا گردیده است. باید توجه داشته باشیم که مردم دوان به طور عموم و علمای آن به طور اخص همیشه از يك پویایی برخوردار بوده و هرگونه بسط و عمق در مذهب را با آغوش باز پذیرا بوده‌اند.

اماکن مذهبی اسلامی در دوان

بدون شك هر مذهبی برای خود اماکن مقدسه و متبرکه‌ای دارد که مورد احترام پیروان آن مذهب است. این اماکن در کلیه جوامعی که پیروان آن مذهب در آن زندگانی می‌کنند، وجود دارد. از آنجایی که دوان سابقه بیش از ۱۰۰۰ ساله در دین اسلام دارد بدون شك باید در زمینه اماکن مذهبی اسلامی غنی باشد. اماکن مقدسه اسلامی دوان را می‌توان در مجموع به سه دسته تقسیم نمود: ۱- امامزاده؛ ۲- مقبرهٔ علماء، سادات و مشاهیر؛ ۳- مساجد. در زیر به شرح جداگانه هر کدام می‌پردازیم.

در دوان بقعه‌ای است به نام شاه سلیمان (دوانی‌ها آن را شاه سلیمون گویند) که مورد توجه و احترام عمومی است. اهالی دوان شاه سلیمان را امامزاده باکرامتی می‌دانند (معتقدند فرزند امام موسی کاظم (ع) است)^۲، و بدین لحاظ برایش نذرهای می‌کنند و حوایج خود را در حرم او از خداوند متعال مشلت می‌نمایند. دوانی‌ها معتقدند که وجود شاه سلیمان در دوان باعث حفظ دوان گردیده است و چنین تعریف می‌کنند که در ایام غارت که مردم دوان اسباب و اثاث خود را به بارگاه شاه سلیمان آورده بودند تا از چپاول غارتگران در امان باشد، روزی غارتگر بخت برگشته‌ای به صحن شاه سلیمان وارد شد و رختخواب پیچی را که محتوی اثاث یکی از اهالی بود

برداشت و خواست که از امامزاده خارج شود که ناگهان صورتش پس و پیش شد به طوری که زنها را وحشت برداشته فریاد کشیدند. غارتگر بسته را بر زمین گذاشت و سوار بر قاطر فرار نمود، اما بر اثر نفوذ آن امامزاده در پایین دوان از قاطر به زیر افتاد و مرد.

صحن و بارگاه شاه سلیمان محل فعالیتهای مذهبی و اجتماعی متعدد است. در ایام سوگواری محل تجمع اهالی دوان است که در آن به روضه خوانی و سینه زنی مشغول می گردند. در سایر ایام، نمازهای جماعت و انفرادی، مجلس ختم، موعظه خوانی، قرائت قرآن و بالاخره از سالن بزرگ آن برای جلسات عمرانی و امتحان پایان سال تحصیلی شاگردان مدارس استفاده می گردد.

معمولاً مخارج حفظ و نگهداری این بقعه از محل صندوق امامزاده - که سالی یک بار باز می گردد - تأمین می گردد. برای بازسازی ساختمان و گنبد امامزاده که هر چند سالی یک بار انجام می گیرد، افراد خیر پیش قدم شده و قسمت اعظم مخارج را بعهده می گیرند. دوانی های ساکن در شهرها، هر کس به اندازه وسع و توانایی اش کمکهای نقدی یا جنسی به صورت وسایل مورد لزوم می نماید.

ساختمان بقعه از سنگ و گچ است که چندین بار تجدید بنا شده و سطح خارجی گنبد آن در حال حاضر سرامیک است. در و پنجره ها همگی آهنی است. داخل سالن موزائیک و کف حیاط آن سنگ فرش است. امامزاده دارای آب، برق، وسیله خنک کننده (پنکه و کولر)، بخاری، آب سرد کن و کاملاً مفروش است. دارای کتابخانه ای مختصر در حد رفع احتیاجات مراجعه کنندگان است.

مردم دوان از ابتدای مسلمان شدن برای علما، مشاهیر و ساداتشان احترام قائل بوده و همچنین پس از فوتشان بقعه و بارگاهی بر مزارشان ساخته، محل زیارت و کسب حوائج خود می داند. از آرامگاههای علمای معروف یکی مقبره «مولانا محمد بن داود» در تل کیلک (tel-e kilek) است و دیگری مقبره «شیخ محمد خطیبی» مشهور به هفت فرزندان است که در بالای دوان نزدیک تل شک واقع شده است. هر دو مقبره محل حاجت خواهی اهالی دوان است. بقعه «حیوة الغیب» از بقاع متبرکه دوان است که در پایین دوان قرار دارد. و دیگری «طی پیرک» (tey pirek) است که آن هم مورد احترام دوانی ها می باشد و بنابر اعتقاد دوانی ها و اظهار نظر مرحوم آقا شیخ محمد علی

دوانی «بارها لمعه‌های نور از هر يك از این مواضع رؤیت شده است».^۱ و اما معروفترین و مورد احترام‌ترین بقعه در دوان بقعه «شیخ عالی» است که قبل از مسلمان شدن دوانی‌ها آتشکده روستا بوده است. در زیرگنبد این مقبره ده نفر مدفون هستند که نه نفر آنها از علمای بنام دوان بوده‌اند.^۲ در رواق جنوبی و غربی بقعه مزبور مقبره چند عالم دیگر است. گننیم که دوانی‌ها برای سادات احترامی خاص قائل هستند. مقبره‌ای در دوان است که معروف به «قبر آقا» یا قبر آقا سیدهاشم می‌باشد. مقبره مزبور متعلق به حاج سیدهاشم هاشمی فرزند سیدابوالقاسم است که در ماه ربیع الثانی ۱۳۲۸ هجری قمری وفات نموده و بر مزار او بارگاهی ساخته‌اند و دوانی‌ها اعتقاد زیادی به او دارند. محل آن در پایین ده می‌باشد و هر شب جمعه عده‌ای برای روشن کردن شمع و حاجت طلبیدن در آنجا جمع می‌شوند.

از آنجایی که مسجد یکی از ارکان اصلی عبادت در اسلام می‌باشد، لذا در هر جامعه اسلامی مردم در برپاداری و نگهداری آن جدیت تمام به خرج می‌دهند. چون دوان مهد علمای زیادی بوده است و دوانی‌ها در اعتقاد مذهبی خود راسخ بوده و هستند، لذا جای تعجب نیست اگر در این روستا ۱۲ مسجد وجود داشته باشد که برخی مربوط به قرن‌ها پیش بوده و بارها تجدید بنا شده‌اند و بعضی دیگر امروزه به صورت مخروبه در آمده‌اند. اسامی بعضی از مساجد روستا به شرح زیر است: ۱ - مسجد ملا محمد جعفر دوانی، واقع در محل دهداران، ۲ - مسجد بابا کربلایی حسن وقایع در بازیگه خواجه میرک ۳ - مسجد جامع دوان (اسفندیاری).

فعالیت‌های مذهبی در دوان

از آنجایی که هر مذهبی دارای آداب و رسوم خاص خود است و پیروان آن مذهب سعی می‌کنند مراسم را به نحو جامع اجرا نمایند، لذا بررسی فرایض جوامع از مهمترین قسمت‌های مطالعات جامعه شناختی است. اهل دوان از ابتدای مسلمان شدن در انجام فرایض مذهبی مُصر بوده و تداوم در این امر مهم تا به امروز نمایان است. فرایض اسلامی که مسلمانان بجا می‌آورند زیاد است و بررسی همه آنها مستلزم مطالعه‌ای جداگانه و جامع است. در اینجا هدف آن است که فعالیت‌های مذهبی جمعی دوانی‌ها را شرح بدهیم. برای این منظور به بررسی مجالس خواندن

کتاب، قرآن و دعاخوانی می‌پردازیم، نماز جماعت از فرایض اصلی است، چگونگی اجرای آن مد نظر است، سپس روضه‌خوانی بررسی می‌گردد، و نهایتاً مراسم سینه‌زنی که با شکوه تمام در دوان اجرا می‌گردد، تشریح خواهد شد.

از دیر باز در دوان رسم بر این بوده که تمام ماه مبارک رمضان افرادی که سواد قرآن خواندن داشته‌اند در محل امام‌زاده شاه سلیمان گرد آیند و به قرآن خواندن بپردازند. در طول ماه سی جزو قرآن ختم می‌شود و همه افراد شرکت‌کننده مجبور به خواندن قرآن هستند تا بدین وسیله هم اجری برده باشند و هم قرآن خوانی آنها تکمیل شود. در ماههای غیر از رمضان و محرم و صفر، همه روزه برنامه کتابخوانی (عمدتاً کتابهای موعظه و رسالات) برقرار و افراد شرکت‌کننده در محل بقعه شاه سلیمان جمع می‌شوند تا به موعظه گوش فرا دهند. در طول سال شبهای جمعه دعای کمیل خوانده می‌شود و در طول ماه مبارک رمضان بعد از صرف افطار، دعاهای سرشب ماه مبارک خوانده می‌شود. در ماه مبارک رمضان اگر در منزل کسی از اهالی ولیمه‌ای داده شود، شرکت‌کنندگان بعد از دعای سرشب، استراحت مختصری کرده، سپس از ساعت ۱۲ شب تا نزدیک مناجات، دعای سحر می‌خوانند.

دوان چون محل اجتماع علما بوده لذا همیشه نماز جماعت در آن روستا برپا بوده است. در ماه مبارک رمضان، همه روزه نماز ظهر و عصر به جماعت خوانده می‌شود. سابقاً که تعداد علمای دوان زیاد بود در چند نقطه دوان نماز جماعت انجام می‌گرفت اما امروزه تنها در امام‌زاده شاه سلیمان اجرا می‌گردد. در روزهای عادی نماز مغرب و عشاء و در روزهای جمعه نماز ظهر و عصر، مغرب و عشاء را در محل امام‌زاده به جماعت برگزار می‌کنند.

روضه‌خوانی و ذکر مصیبت حضرت سیدالشهدا در دوان تاریخچه‌ای طولانی دارد. از آنجایی که اهالی دوان نسبت به امام حسین اخلاص دارند، جلسات روضه‌خوانی در تمام طول ماههای محرم، صفر و رمضان در دوان دایر است و سایر روزها بستگی به نذر افراد به صورت پراکنده دیده می‌شود معمولاً سه مکان برای جلسات روضه‌خوانی در نظر گرفته شده یکی بقعه شاه سلیمان است، دیگری مسجد اسفندیاری در محل پایین می‌باشد، و سومین محل منازل افراد است که معمولاً به هنگام شب انجام می‌گیرد. روضه‌خوانی ماه مبارک رمضان اغلب در منازل و به هنگام شب بعد از صرف افطار است. در دوان همیشه اهل منبر بوده و مجالس روضه‌خوانی گرم و پرشور است.

همچنین در ماه محرم دوانی‌ها نهایت اخلاص خود را نسبت به سالار شهیدان در مراسم سینه‌زنی بعد از ظهر تاسوعا (شب عاشورا)، و صبح و ظهر عاشورا به نمایش می‌گذارند.^۱

نتیجه‌گیری

مطالب این فصل نشانگر آن است که ساخت اعتقادی و مذهبی در جوامع روستایی به طور عموم و در روستای دوان به طور اخص يك ساخت در ارتباط با نظام‌های عقیدتی گسترده‌تر است و در واقع بازتاب آن چیزی است که در آن نظام‌ها اتفاق می‌افتد. يك روستا هر قدر هم دور افتاده باشد، اما نظام‌های عقیدتی در اثر انتقالات فرهنگی در آن نفوذ کرده و ساختار باورهای مردم را دستخوش تغییر و تحول می‌نماید.

مردم روستای دوان تغییرات چند صد ساله عقیدتی جامعه ایرانی را در چارچوب اعتقادات مذهبی تجربه نموده و مذاهب گوناگون و مکاتب متعدد را با آغوش باز پذیرا شده و به همین لحاظ به غنای فرهنگی خود افزوده اند به طوری که امروز دیگر از دوان به عنوان يك روستای عادی نمی‌توان یاد کرد. دوان همواره محل برخورد اندیشه‌ها و اندیشمندان بوده است.

وجود آثار و اماکن مذهبی متعدد خود گواهی بر میزان اهمیت دادن دوانی‌ها نسبت به مسائل مذهبی و عقیدتی است که در طول تاریخ این روستا به نمایش گذارده شده است. کمتر روستایی را می‌توان یافت که این تعداد آثار مذهبی داشته باشد. البته بدون شك دوانی‌ها ثمره این مؤسسات مذهبی را دیده و در حال حاضر در نگهداری آنها کوشا می‌باشند.

بالاخره باید بیان کرد که دوانی‌ها در حال حاضر برای انجام فرایض مذهبی خود اهمیت بسیاری قائل هستند. مراسم انفرادی و جمعی به قوت خود باقی است و حتی دوانی‌های مهاجر هم در استحکام بخشیدن به تداوم مراسم مذهبی راغب هستند که نمونه بارز آن شرکت فعال همه ساله آنها در مراسم عزاداری و سینه‌زنی تاسوعا و عاشورا می‌باشد. و از طرف دیگر، مهاجران تحت تأثیر اعتقادات مذهبی خود در دوان، در شهرهای محل سکونت خود تاکنون سه حسینیه احداث نموده‌اند که محل تجمع آنها و انجام فرایض مذهبی‌شان است.^۲

(۱) ر.ک. فصل چهارم - عاشورا.

(۲) شرح احداث و محل حسینیه‌های مذکور در فصل مربوط به ساخت اجتماعی، قسمت مهاجرت آمده است.

فصل چهارم

آداب و رسوم

مقدمه

برای هر فرد از قبل تولد تا بعد از مرگ آداب و رسومی وجود دارد که زندگی او را شکل می‌دهد، و وی را در ارتباط و وابسته به افراد درون قومی قرار می‌دهد. بعضی از این رسوم گذرا است و در یک مرحله از زندگی افراد صورت می‌گیرد، مثل تولد، ختنه سوران، عروسی و مرگ، اما بعضی دیگر به صورت ادواری انجام می‌شود، مثل عید نوروز، عاشورا، رمضان و... که هر ساله تکرار می‌شود.

از آنجا که آداب و رسوم جزو زندگی معنوی محسوب می‌شود، بنابراین باورهای یک قوم در ارتباط با شرایط زیست محیطی خاص با باورهای اقوام دیگر تفاوت می‌کند. با مطالعه این باورها در کنار عناصر دیگر فرهنگ مردم می‌توان یک قوم را شناسایی کرد و به روحيات و اعتقادات آن پی برد. همچنین از آنجا که آداب و رسوم یک قوم، یک زاینده آنی نیست بلکه در طی قرون متمادی و در طول زندگی نسلها بوجود آمده و بمرور شکل گرفته تا به امروز رسیده، بنابراین می‌توان از طریق شناخت این مقوله به تاریخ اقوام پی برد.

در این فصل از مجموعه حاضر مجال بررسی تطبیقی آداب و رسوم مردم دوان نسبت به آداب و رسوم دیگر اقوام ایرانی نیست، بلکه نیت گردآوری و شناخت دقیق آدابی است که در روستای دوان وجود دارد و زندگی آنها را شکل می‌دهد.

آبستنی و زایمان

توجه به زاد و ولد زنان در روستا نشان می‌دهد که یک زن حتی تا ۲۰ بار حامله می‌شده و تا ۱۵ فرزند سالم به دنیا می‌آورده است. این امر چند علت داشته است:

- کوهستانی بودن روستا، شرایط سختی را برای کشاورزی و بخصوص تبدیل زمینهای بایر به زمین زراعتی و تاکستان ایجاد می‌کرده است. این امر نیروی انسانی زیاد می‌طلبیده تا حدی که وجود افراد زیاد در یک خانواده جزو افتخارات آن خانواده محسوب می‌شده است.

- مرگ و میرهای ادواری و بیماریهای همه گیر مثل وبا، آبله و طاعون که هر از چندی دامنگیر مردم می‌شده و قربانیان زیادی را از مردم می‌گرفته است باعث می‌شده که مردم برای داشتن فرزندان زیاد راغبتر شوند زیرا در صورتی که یک یا چند نفر از افراد خانواده قربانی می‌شدند بقیه بتوانند مسئولیتهای زندگی را به عهده بگیرند و کار بر زمین نماند.

بنابر دلایل فوق و دلایل دیگری که می‌توان عدم رعایت جلوگیری و نبود وسایل لازم این اقدام نیز جزو آنها بحساب آورد، نه تنها کسی از وجود فرزندان زیاد رنج نمی‌برد، بلکه با رضایت و علاقه در فاصله زمانی کوتاه اقدام به زاد و ولد می‌کردند.

سنت پسر خواهی که تا به امروز در برخی جاها در میان مردم ما باقی است در قدیم شدت بیشتری داشته زیرا پسر عصای دست پدر و مادر بوده و نسل خانواده را دوام و بقا می‌بخشیده است. علاوه بر این گوسهای از کارهای سخت طاقت فرسای زندگی کشاورزی و دامداری را در خارج از خانه به عهده می‌گرفته است. از این رو برای پسر دار شدن همیشه به نذر و نیاز پناه می‌برده‌اند. خبر تولد پسر در بین فامیل شور و شغفی فوق العاده بوجود می‌آورده است در حالی که زاییدن دختر با ناراحتی و نارضایتی و افسوس همراه بوده است.

نازایی زن در خانواده ننگ خانواده بوده است. از این نظر زنانی که ازدواج می‌کردند چنانچه بعد از ۱ تا ۲ سال حامله نمی‌شدند دست به دعا و ثنا و استفاده از تجربیات زنان با تجربه برای استفاده از داروهای گیاهی می‌زدند و تا رسیدن به مقصود آرام نمی‌گرفتند. این امر تا به حدی مهم بوده که چنانچه از سوی پسر زنان یا ملایان دعانویس توصیه می‌شده که از شوهر خود طلاق بگیرند و شوهر دیگری را اختیار کنند، این کار را می‌کردند. گاهی که علت آبستن نشدن زن به دلیل ضعف جنسی شوهر بود زن با ازدواج مجدد بچه‌دار می‌شد و کمر از زیر بار ننگ راست می‌کرد. در طبابت سنتی روستا هیچ موردی را نمی‌توان یافت که تلاش در جهت جلوگیری از حاملگی

صورت گرفته باشد؛ بلکه همیشه سعی در جهت زودتر حامله شدن بوده است. در طب سنتی دوان دارویی یافت نمی‌شود که برای جلوگیری از آبستنی توصیه شده باشد. اما در مقابل چندین نمونه دارو وجود دارد که برای آماده کردن رحم برای آبستن شدن بکار می‌رود. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به طب سنتی؛ داروهای گیاهی، در همین مجموعه).

آبستنی و زایمان در دوان چنان امر معمول و عادی بود که زنان آبستن تا آخرین مراحل آبستنی به کارهای روزمره و موظف خود می‌پرداختند و از آوردن آب از چشمه و پختن نان و غذا و کارهای دیگری از این قبیل دست بر نمی‌داشتند. همین امر نیز باعث می‌شد که زایمان‌های طبیعی و راحتی داشته باشند و واهمه‌ای از زاییدن به خود راه ندهند. با وجود این، عدم رعایت بهداشت و گاهی نرسیدن ماما در موقع زایمان، باعث مرگ نوزاد و مرگ مادر می‌شد.

زنان آبستن تا حدود یک ماه که از آبستنی‌شان می‌گذشت متوجه این امر نمی‌شدند. از این زمان به بعد بود که رژیم غذایی را در نظر می‌گرفتند و تنها به خوردن غذاهای خاصی چون کباب، جگر، غذاهای شور مزه مثل آش گندمی، لکک (پلو گندم نیمکوب) بسنده می‌کردند. زن آبستن در دوران حاملگی و یارهای خاصی داشت. از خوردن خاک و زغال گرفته تا تفاله سرکه و تربچه و پیاز و علفهای کوهی و هر چیزی که در زمان عادی هوس خوردن آنها را نداشتند، همگی جزو یارهای زن آبستن بحساب می‌آمد.

معمولاً مادرزن آبستن وظیفه داشت که قبل از ۹ ماهگی داروهای زایمان و لباسهای نوزاد را آماده نماید تا یکی دو روز قبل از زایمان دخترش به خانه او برسد. قبل از زایمان مامای ده را فرا می‌خواندند و او را به خانه می‌آوردند که مراقبتهای زائو را به عهده گیرد. وقتی زائو فارغ می‌شد ماما کارهای اولیه گرفتن نوزاد، بریدن ناف نوزاد و شستشو و پوشاندن لباس تا رسیدگی به زائو را به عهده داشت.

زائو را در گوشه‌ای از اتاق می‌خواباندند و تدابیری را در جهت تنها نشدن او و دور بودن وی از مصائب زایمان در نظر می‌گرفتند. یکی از عمده نگرانیهای اطرافیان زائو حضور از مایترون بر بالین زائو و احتمالاً اذیت و آزار رسانیدن به زائو و نوزاد او بود. برای رفع این نگرانی چندین اقدام صورت می‌گرفت تا از حضور از مایترون جلوگیری شود.

- بر بالین زائو، روی دیوار با مایع نیلی رنگی که از ساییدن سنگ نیل مخلوط با آب بدست می‌آمد علامت «+» رسم می‌کردند. و از این مایع دور مچ دست و پا و گردن زائو خطی می‌کشیدند

تا از مابیترون بدانجا نیاید. این امر نشان از یک عقیده باستانی دارد که تا سالها پیش همگان و امروز، معدودی بدان معتقدند. بعید نیست که این علامت (+) نشانی از صلیب، یادگار مسیحیت باشد. این عقیده بیشتر بر این امر استوار است که به هنگام سختی زایمان ممچه (ماما) momča زائو را «مریم» (مادر حضرت عیسی «ع»)) صدا می‌زند و خطاب به زائو می‌گوید: «خاله مریم بگه یا علی (xala maryam bega ya ali) = خاله مریم بگو یا علی. همچنین دور تا دور رختخواب زائو نخ موئین می‌کشند و ضمن انجام این کار می‌گویند: «حصار می‌کشم، حصار مریم و بچه‌اش (hesâr mikašom hesar-e maryam yo bačas) = دیوار می‌کشم، دیوار مریم و بچه‌اش. دور تا دور رختخواب زائو قاتمه (qatma = نخ موئین) می‌کشیدند و به اصطلاح راه را بر از مابیترون می‌بستند.

- کاردی را در پیازی فرو می‌کردند و بر بالین زائو قرار می‌دادند زیرا از مابیترون از فلز هراس دارد و از بوی پیاز گریزان است.

- یک قیچی در دست زائو قرار می‌گرفت که مرتب باز و بسته شود. این عمل دو اثر داشت. یکی اینکه از مابیترون را با صدای باز و بسته شدن قیچی دور می‌کردند. و دوم اینکه با این کار دل درد نوزاد را آرام می‌کردند.

غیر از تدابیری که شرحشان رفت سعی می‌شد که زائو را تنها نگذارند بنابراین همیشه یک نفر نزد زائو می‌ماند، زیرا به گفته اهالی بارها مشاهده شده است که زائو تنها به مصائب و بلاهایی دچار می‌شد که تا پایان عمر او را از زندگی طبیعی دور می‌کرد و سربار خانواده می‌گشت. افتادن آل بر زائو نیز به همین تصور استوار است. این امر نیاز به تحقیق و تفحص در حالات و روحیات زائو بعد از زایمان دارد که در مجال این مجموعه نمی‌گنجد.

جای نوزاد نیز از نظر اعتقادی جالب توجه بوده است. در زیر پای نوزادی که در طبقی حصیری قرار داشت، مقداری گندم یا جو می‌ریختند و روی آن را با لحافکهای رنگی می‌پوشاندند. این مقدار گندم یا جو را بعد از ۱۰ روزه تولد نوزاد یا به ماما هدیه می‌کردند یا به فقیری صدقه می‌دادند. بعدها به جای اینکه گندم یا جو را در زیر پای بچه بریزند به این دلیل که گناه دارد. آن را در کاسه‌ای می‌ریختند و بالای سر نوزاد می‌گذاشتند و بعد از گذشت ۱۰ روز از تولد بچه آن را صدقه می‌دادند.

با تولد نوزاد ناف او را می‌بریدند و با نخی تمیز محل بریده را می‌بستند و مقداری دوا قرمز (مرکور کرم) یا سرمه و یا سرگین سوخته به آن می‌مالیدند. و آن را بانسمن می‌کردند. نوزاد را بعد از تولد سرازیر می‌گرفتند تا آنچه که در دل و دماغ دارد بیرون دهد. سپس بر او لباس می‌پوشاندند و مقداری تربت کربلا یا مشهد همراه با مقداری آب قند به او می‌دادند. بعد فردی از نزدیکان در گوش نوزاد اذان می‌گفت که در آینده فردی مسلمان شود.

اضافه ناف نوزاد که بعد از چند روز می‌افتاد، اگر نوزاد دختر بود آن را در بقچه خیاطی قرار می‌دادند، به این نیت که در بزرگی خانمی خانه‌دار شود، و اگر نوزاد پسر بود آن را در طویله می‌انداختند که در آینده مردی چاروادار شود.

زنی که می‌زاید باید غذاهای مقوی می‌خورد. از جمله دارو یا خوراکی خاصی بوده به نام دوی زیمون (davo y zeymun). زانو از روز زایمان تا ۱۰ روزه پس از تولد بچه باید از آن دارو می‌خورد تا قوت بگیرد. برای زیاد شدن شیر زانو نیز شیروریحون (sir - O reyhun) و همچنین گذاخته انجره (godâxte - y anjera) به او می‌دادند.^۱

زمانی که به دیدن زانو می‌آمدند باید از هر گونه مهره‌های زینتی عاری باشند زیرا معتقد بودند که چله به نوزاد می‌افتد و قبل از ۴۰ روزگی می‌میرد. برای رفع اثر مهره - اگر زنی ندانسته یا گاهی از روی حسادت با مهره وارد می‌شد - مجموعه مهره بند شده‌ای را در کنار بالین نوزاد قرار می‌دادند تا اثر مهره‌های وارد شده خنثی گردد و آسیبی به نوزاد نرسد. به گفته دوانی‌ها از میان مهره‌ها، مهره اُسْرُم (osrom) بسیار مؤثر بود. مهره‌های دیگر عبارت بودند از تاسه (Tâsa) که برای جلوگیری از گریه‌های ممتد نوزاد استفاده می‌شد، زردی یون (zardiyun) که برای رفع زردی نوزاد در کنارش قرار می‌دادند. بُوْغُلِی (bôqoli) برای رفع چشم زخم بود، مهره شیر (sir) برای ازدیاد شیرمادر و مهره شیر برگردون (sir bar gardun) برای جلوگیری از برگرداندن شیرخورده شده در کنار کودک می‌گذاشتند. مهره‌های دیگری به نام بَسِید (besed)، فَمَه (fa:ma) و خرمهره (xar mo:ra) نیز در کنار مهره‌های یاد شده قرار داشت که هر یک تأثیر خاصی بر روحيات و حالات مادر و نوزاد می‌گذاشت.

تحفه زنان روستا، هنگامی که به دیدن و چشم روشنی زانو می‌آمدند مختلف بود. عده‌ای کله

قند، بعضی‌ها مرغ و خروس و عده‌ای هم گوسفند می‌آوردند. آنها که نداشتند به آوردن چند دانه تخم مرغ بسته می‌کردند. مهم این نبود که چه آورده می‌شد مهم این بود که نباید دست خالی پیش زائو رفت.

روز دهم زایمان عده‌ای از اطرافیان زائو را به حمام می‌بردند و به اصطلاح آب دهم را سروتن او می‌ریختند. در حمام خوردنیها و نوشیدنیهای محلی خورده و نوشیده می‌شد. مادر زائو مقداری دانه خشخاش و تخم گشنیز و شکر بو می‌داد و می‌کوبید و بعد از برگشتن از حمام به همراهان زائو می‌داد که هر یک مقداری در دهان بریزند. خانواده شوهر زائو نیز ناهار تهیه می‌کردند که ظهر همراهان زائو را به ناهار دعوت کنند و آن روز را به عنوان پایان دوره زایمان در کنار هم باشند.

در مدت ده روزه زایمان، زائو دست به هیچ کاری نمی‌زد. و به جای او مادر یا خواهر شوهرش کارهای خانه او را انجام داده و زندگی‌اش را سر و سامان می‌دادند. مامای ده نیز هر روز به خانه زائو می‌آمد و به زائو و نوزاد سرکشی می‌کرد و کارهای لازم را انجام می‌داد. هر روز صبح شکم زائو را با روغن زیتون مالش می‌داد، نوزاد را شستشو می‌کرد و به زائو شیر و ریحون یا گداخته انجره می‌داد. در پایان روز دهم از طرف خانواده شوهر زائو مقداری پول و اجناس از جمله برنج گندم، شیرینی و نقلاتی چون انجیر، بادام و... به عنوان مُزد به ماما می‌دادند. و از او تشکر می‌کردند.

نامگذاری نوزاد را به چند صورت انجام می‌داده‌اند. یا بنا به پیشنهاد ریش سفید فامیل نامی که عمدتاً نامهای پیامبران و امامان یا نامهایی که به عنوان بنده و غلام امامان باشد بر روی او می‌گذاشتند یا اسامی امامان و بزرگان و قهرمانان ملی را روی کاغذ می‌نوشتند و در لابلای قرآن می‌گذاشتند و هر نامی با بازکردن قرآن بیرون می‌آمد بر روی نوزاد می‌گذاشتند یا اینکه نام پدر بزرگ پدری نوزاد که یا در قید حیات بود یا فوت شده بود برای تدوam نام اجداد نوزاد بر روی او می‌گذاشتند.

غذای نوزاد معمولاً شیر مادر بود و غذای کمکی حریره بادام (برنج و مغز بادام کوبیده شده) و تلیت چای و برنج پخته نرم شده و... بود. معمولاً مادران تا ۲ سال به نوزاد شیر می‌دادند و بعد از ۲ سالگی کودک را از شیر می‌گرفتند چیزی نمی‌گذشت که باز مادر آستن می‌شد و راه رفته را از سر می‌گرفت.

ختنه سُرونی (xatna soruni) = ختنه سوران

در روستای دوان ختنه را سنت (Sonnat) می‌گویند. تا حدود ۳۰ - ۴۰ سال پیش کودکان را در حدود ۷ سالگی سنت می‌کردند، اما بعدها در سن پایین‌تر نیز صورت می‌گرفت. برای سنت کردن کودکان تدارک مفصلی می‌دیدند که بی‌شبهت به یک عروسی مختصر نبود. بدین جهت اتاقی را با پارچه‌های رنگین می‌آراستند و به اصطلاح حجله می‌بستند. شب قبل از سنت کردن همسایگان و اقوام را دعوت می‌کردند و به دست و پای کودک حنا می‌بستند، لباس نو بر او می‌پوشاندند و از همان شب به شادی و سرور می‌پرداختند. در این جشن شعرهایی که معمولاً در وصف داماد در عروسی‌ها خوانده می‌شد، می‌خواندند و او را مَلِک دَمَا (malek da-mâ) (شاه داماد) می‌نامیدند. گاهی اتفاق می‌افتاد که چند کودک را با هم سنت می‌کردند و برایشان مراسم مشترکی می‌گرفتند.

روز ختنه سوران دلاک ده را خبر می‌کردند و دلاک بساط ختنه را پهن می‌کرد. پس از اتمام کار کودک را در میان جیغ و گریه او به اتاق می‌بردند و روی رختخوابی که برایش پهن کرده بودند می‌خواباندند.

کودک ختنه شده تا سه روز نباید حرکت می‌کرد و از جا بلند می‌شد. چون اغلب، عمل سنت کردن را در تابستان انجام می‌دادند، طبیعتاً هوا گرم بود بنابراین باید یک نفر مرتب با بادبزنی او را باد می‌زد. تکه پوست برید شده سرآلت را نیز نخ‌چینی از آن می‌گذراندند و به میج پای کودک می‌بستند. این پوست باید در طول مدتی که زخم سرآلت خوب نشده به پای او بسته باشد. در طول چند روزی که کودک خوابیده بود، دلاک هر روز به او سر می‌زد و پانسمان را عوض می‌کرد. برای بهبودی زخم نیز از روغنهای پیلستر (belester) و کرناتو (Kernatu) و روغن کنجد استفاده می‌کردند.

بعد از سه چهار روز که زخم کم‌کم خشک می‌شد کودک می‌توانست از جابر خیزد و راه برود. چون در این موقعیت کودک نمی‌توانست شلوار بپوشد، لنگی را به دور پای او می‌بستند. از این پس کودک را به تون حمام می‌بردند و او را می‌نشانند و مقداری خاکستر نیمه گرم تون را روی آلت می‌ریختند. این امر در بهبود زخم مؤثر واقع می‌شد. در طول روزهایی که کودک ختنه شده بود اقوام به دیدن او می‌آمدند و برایش هدیه می‌آوردند. این هدایا تخم مرغ، جوجه خروس، کله‌قند، برنج و روغن یا اسباب‌بازیهای دست‌ساز بود. اسباب‌بازیها اغلب عروسکهای پارچه‌ای

دست‌دوز مادران یا مادر بزرگان و سنگهای تختی که به آن سر پارچه‌ای و دم نخ‌ی وصل کرده بودند و به عنوان اسب و الاغ آن را آراسته بودند یا تفتنگهایی که از استخوان فك گوسفند درست کرده بودند و همچنین توپهای پارچه‌ای که از پیچیدن رشته‌های پارچه بر روی هم ساخته بودند و... بود که باعث خوشحالی کودکان می‌شد.

در پایان روزی که زخم آلت کاملاً خوب شده بود، کودک را به حمام می‌بردند. بعد تکه پوست اضافی آلت را از میج پای کودک باز می‌کردند و در طویله می‌انداختند به این نیت که در آینده مردی چاروادار شود. زیرا چارواداری در آن دوران شغل آبرومندی محسوب می‌شده است.

آداب ریختن ترس بچه

گاهی اتفاق می‌افتاد که کودکی مرتب بهانه می‌گرفت و دم‌ی از گریستن باز نمی‌ایستاد. گویی از چیزی وحشت می‌کرد. این امر مورد نگرانی بزرگترها می‌شد و چون راه به جایی نمی‌بردند بالاخره تن به انجام کاری می‌دادند که ظاهراً معماً را حل می‌کرد.

بر سر چهار راهی چند قطعه سنگ می‌گذاشتند و تابه‌ای را روی آن قرار می‌دادند و زیرش را آتش می‌کردند. دوزن که ظاهراً باید اولین فرزندشان پسر باشد، در دو طرف تابه قرار می‌گرفتند و کودک را از روی تابه به آغوش هم می‌انداختند. ۷ بار این عمل انجام می‌شد. بعد مقداری آب نمک که قبلاً آماده کرده بودند همراه با قطعه‌ای زاغ (zâq) (زاج) روی تابه می‌ریختند و ظرف آب نمک را به طور واژگون روی تابه قرار می‌دادند. قدری صبر می‌کردند تا آب نمک تبخیر شود بعد کاسه را بر می‌داشتند و به تصاویری که در اثر نمک روی تابه شکل گرفته بود بدقت می‌نگریستند بالاخره از میان تصاویر، تصویری را پیدا می‌کردند که شکل حیوان یا انسان یا چیزی دیگر بود و آن را عامل ترس بچه معرفی می‌کردند.

در پایان مراسم چیزی را از جمله خرما یا حلوا بین تماشاگران محل تقسیم می‌کردند، به این نیت که کودکان سالم و سلامت باشد. اگر کودک از حیوانی مثل اسب، الاغ یا سگ و گربه ترسیده بود سعی می‌شد که کودک را کم‌کم به حیوان نزدیک کنند و از این طریق ترسش را بریزند. اما اگر کودک از تأثیر چشم زخم کسی بدان حال افتاده بود، سعی می‌شد که نخ‌ی از لباس شخص یا اشخاصی که دارای چشم شور بودند، بدون اطلاع خود او کنده شود و زیرپای بچه بسوزانند و دودش را به او بدهند و معتقد بودند که با این کار اثر چشم زخم را خنثی می‌کنند.

یُلَّابَرُو = yollâbaru = رسم باران خواستن

در دوان نیز چون دیگر نقاط کم آب کشورمان، مردم همیشه باکم آبی روبرو بوده و هستند. از این جهت برای تأمین آب کشاورزی، باران بزرگترین نعمت الهی محسوب می‌شود. در گذشته که کشاورزی روستا رونق بسیار داشت و مردم به آب باران شدیداً نیازمند بودند، در صورت خشکسالی، کودکان و نوجوانان تا جوانان رسم باران خواستن را بجا می‌آوردند. بدین صورت که بچه‌ها جمع می‌شدند و در کوچه‌های ده می‌گشتند و شعر یُلَّابَرُو می‌خواندند.

یُلَّا تو بزَن بارون از بخت (بَب - رِ) آیالوارون e - yollâ to bezan bârun az baxt - e
ایالوارون (ba:r-e) ای خدا باران بیار برای آنها که عیالوارند.

به در خانه‌ها که می‌رسیدند توقف می‌کردند و شعر را تکرار می‌کردند و از صاحب خانه طلب چیزی می‌کردند. صاحب خانه نیز بنا به همت و کرمش چیزی از جمله آرد، هیزم، نفت و... به آنها می‌داد. عده‌ای نیز چیزی به آنها نمی‌دادند و از پشت بام روی آنها آب می‌ریختند. چنانچه صاحب خانه چیزی می‌داد، او را دعا می‌کردند که مالش فزونی یابد و اگر کسی چیزی نمی‌داد او را گدا می‌خواندند و در حقش دعایی نمی‌کردند. چند ساعتی بچه‌ها کوچه به کوچه می‌گشتند و شعر می‌خواندند و طلب باران می‌کردند. بالاخره به محلی خارج از ده می‌رفتند و آتش می‌افروختند و آرد گردآوری شده را خمیر می‌کردند. و تابه‌ای را روی اجاق می‌گذاشتند و نان درست می‌کردند. قبل از اینکه خمیر را به صورت قرصهای نان در آورند، ریگی کوچک را در خمیر می‌انداختند. این ریگ طبعاً در یک قرص نان قرار می‌گرفت. همه مواظب همدیگر بودند که بیند ریگ به زیردندان چه کسی می‌رود. بالاخره ریگ در قرص نان هر کس که پیدا می‌شد، باید پیش‌بینی می‌کرد که چه موقع باران می‌آید. در صورتی که حدسش درست بود و باران می‌آمد، همه شادی می‌کردند و او را دعا می‌کردند و در صورتی که سر موعد باران نمی‌بارید بچه‌ها باز جمع می‌شدند و او را حاضر می‌کردند و کتکی مفصل به او می‌زدند. تا اینکه یک نفر عابر یا از درون جمع ضامن او می‌شد. بچه‌ها باز به او فرصت می‌دادند که یک بار دیگر آمدن باران را حدس بزنند. هر روزی که تعیین می‌شد تا آن روز صبر می‌کردند و چنانچه باز باران نمی‌بارید او را شدیدتر از پیش می‌زدند تا بالاخره باران رحمت نازل می‌شد و فرد مزبور از شرکتک خوردن فارغ می‌شد. گاهی که واقعاً باریدن باران دیر می‌شد و برای کشاورزی فاجعه بیار می‌آمد مردم از بزرگ و کوچک جمع می‌شدند و به مصلاً می‌رفتند و در آنجا نماز حاجت برگزار می‌کردند و

دست به دعا بر می داشتند و یا استغاثه از خدا می خواستند که در رحمت را بر آنها بگشاید و آنان را از خشکسالی برهاند.

ایذقربو (eyd - e qorbu) = عیدقربان

مردم دوان عیدقربان را عزیز می دارند. عده‌ای هر ساله نذر دارند که در روز عید قربان گوسفندی را قربانی کنند و گوشت آن را میان اهالی تقسیم کنند. عده‌ای نیز نذر دارند که هر ساله از روز اول ماه ذیحجه تا ظهر روز عیدقربان (روز دهم) روزه بگیرند و ظهر آن روز با گوشت قربانی روزه‌شان را افطار کنند.

در روز عید قربان مردم لباس نو و آنها که ندارند لباس پاکیزه می پوشند. زنان دستها و پاها و موهای سر را حنا می بندند. آنها که گوسفند قربانی دارند شب قبل از عید قسمتهایی از بدن گوسفند بخصوص موهای پیشانی آن را حنا می بندند و به گردش دستمال زیبا می بندند و آینه‌ای به پیشانی اش وصل می کنند و مهره‌های زینتی به گردش می آویزند. صبح زود قصاب ده در محل قربانی حاضر می شود و در حالی که شخصی با سواد دعای قربانی را می خواند به گوسفند آب می دهد و در حالی که آن را به زمین می زنند سرش را می برند. خون گوسفند قربانی نباید روی زمین ریخته شود به این جهت گودالی را حفر می کنند که خون گوسفند به دور آن برود و بعد رویش را پوشانند. بنا به اعتقاد مردم عده‌ای خون گوسفند را در ظرفی می ریزند و خلیک (xolik) (مهره) های خود را ۷ بار در آن می زنند. این مهره‌ها را برای رفع توسیک (tô siya:k) یا شوتو (šô tô) (دو نوع تب) بسیار مؤثر می دانند. بنابر این مهره‌های مذکور را به امید بهبودی، چند روزی به گردن فرد بیمار می آویزند. اطرافیان نیز هر یک استکانی از خون قربانی را به خانه خود می برند و مهره‌های خود را در آن قرار می دهند و در زمان لازم از آن استفاده می کنند.

ایذ نوروز (eyd-e nôruz) = عید نوروز

عید نوروز نزد مردم دوان بسیار گرامی است. زیرا نوروز علاوه بر اینکه به عنوان یک سنت دیرینه و بزرگترین عید ملی و باستانی مطرح است، چون در ارتباط با آمدن بهار و شکوفا شدن طبیعت و به نوعی نماد زندگی دوباره است شور و شعفی فوق العاده در مردم بوجود می آورد. حدوداً از ۱۵ روز قبل از تحویل سال نو مردم به استقبال سال نو می روند. شیرینی و تنقلات

تهیه می‌کنند و به دوختن لباسهای نو برای خود و بچه‌ها می‌پردازند و بالاخره خانه تکانی می‌کنند. در گذشته مردم خود به تهیه شیرینی دست می‌زدند و عمدتاً نان شیرین می‌پختند. نان شیرین را بعد از اینکه از تنور می‌آوردند تا نرم و تازه بود، چند بار تا می‌زدند تا به صورت یک مربع به اندازه کف دست درآید. این نان بعد از چند دقیقه تُرد و بسیار شکننده می‌شد. غیر از این نوع شیرینی، شیرینی دیگری نبود که مردم در تهیه آن دست داشته باشند. اغلب، وسایل پذیرایی عیدتقلاتی مثل برنجک (berenjak)، اُخْرَک (axorek) و دنگو (dengu) بود.

برای تهیه برنجک، برنج را به صورت چلو می‌پختند. آب آن را می‌کشیدند. و روی پارچه‌ای که در پشت‌بام پهن می‌کردند به صورت پراکنده می‌ریختند تا خشک شود. بعد از جمع‌آوری تابه‌ای را روی اجاق می‌گذاشتند و مقداری نمک در آن می‌ریختند تا داغ شود بعد یک مشت از برنج را روی نمک می‌ریختند و آن را هم می‌زدند برنج در اثر حرارت پف می‌کرد و پوک می‌شد. بعد آن را در الکی می‌ریختند نمک آن از الک رد می‌شد و برنجک را در ظرفی می‌ریختند تا سرد شود.

اُخْرَک نیز از دیگر تقلات محلی دوان است. برای تهیه آن بادام کوهی (میوه درخت بادامچه) را که پوست سبز آن جدا شده در آب نمک می‌ریختند و آن را مدتی حرارت می‌دادند تا پوست چوبی آن نرم شود سپس آن را از آب نمی‌گرفتند و به همان صورت آن را در آب نمک باقی می‌گذاشتند تا نمک خوب به خوردش رود و مغزش را شور مزه کند.

دنگو (گندم برشته) از دیگر تقلات معمول در عیدنوروز است. گندم را در تابه‌ای که مقداری نمک در آن ریخته و داغ کرده‌اند می‌ریختند و گندم را به آن اضافه می‌کردند تا برشته شود. عده‌ای برای خوشمزه‌تر شدن دنگو مغز سفید بادام کوهی را که شیرین شده همراه با گندم برشته می‌کردند و عده‌ای به این مخلوط کنجد برشته شده را اضافه می‌کردند تا مجلس آراتر شود. امروزه شیرینی و نقل و... را از شهر کازرون خریداری می‌کنند و در کنار تقلات محلی که هنوز در بعضی خانه‌ها تهیه می‌شود به مصرف می‌رسانند. در بسیاری از خانه‌ها دیگر از تقلات محلی خبری نیست و شیرینی‌های قنادان کازرون جای آنها را گرفته است.

زنان شب قبل از سال تحویل در حالی که خانه و اسباب‌خانه همگی تمیز و شسته و گردگیری شده است پا و دست و موی خود را حنا می‌بندند و صبح به حمام می‌روند و لباسهای نو و تمیز می‌پوشند و خود را مه‌آریند.

در گذشته مردم دوان زمان تحویل سال را از علمای ده می‌پرسیدند. غیر از این صدای شلیک تیری که از لوله تفنگ یکی از اهالی فضای ده را پُر می‌کرد. توجه همگی را به لحظه تحویل سال جلب می‌نمود. به محض شلیک تیر افراد خانواده به یکدیگر عید دیدنی می‌گفتند و بزرگترها به کوچکترها عیدی می‌دادند. بعد کوچکترهای فامیل به عید مبارکی بزرگترهای فامیل می‌رفتند. در بعضی از خانه‌ها شیرینی‌های عید را روی سفره می‌چیدند و هر کس به عید دیدنی می‌رفت از آن صرف می‌کرد. در بعضی از خانه‌ها مادر خانه به هر یک از مهمانان یک نعلبکی تنقلات و شیرینی می‌داد که اغلب در جیب و گوشه پیراهن و چادر خود می‌ریختند و به خانه می‌بردند.

آنها که در عزای عزیز از دست رفته‌شان عزادارند و به اصطلاح به «پند» (pand) نشسته‌اند، به مناسبت عید نوروز و نو شدن سال جامه عزا را از تن خارج می‌کنند و دیگران را هم که به احترام آنان جامه سیاه به تن دارند از عزا در می‌آورند. به این مناسبت بزرگتران فامیل همراه با قواره‌ای پارچه رنگی و شیرینی به خانه‌های به پند نشسته وارد می‌شوند و از آنها تقاضای بیرون آوردن لباس سیاه می‌کنند. و بدین گونه آنها را از عزا در می‌آورند. اگر شخص در گذشته زمان زیادی نباشد که از دنیا رفته، معمولاً عزاداران از عزا بدر نمی‌آیند و در صورتی که بزرگان فامیل از آنان بخواهند که لباس سیاه را در آورند، به احترام آنان در همان لحظاتی که در خانه حضور دارند این کار را می‌کنند اما به محض خارج شدن آنان از خانه باز لباس سیاه را بر تن می‌کنند. بالاخره بعد از سیزده نوروز باز بزرگان فامیل به خانه صاحب عزا می‌روند و از آنان تقاضای بیرون آوردن لباس سیاه می‌کنند. آنان نیز با بیرون آوردن لباس سیاه از عزا بدر می‌آیند. عده‌ای که جوان از دست داده‌اند معمولاً به درخواست اطرافیان اعتنا نمی‌کنند و همچنان تا رسیدن سالروز مرگ عزیزشان عزادار می‌مانند. هر زمان که عزاداران از عزا بدر آیند خانواده فرد در گذشته خود را موظف می‌دانند که به خانه افرادی که به احترام آنان عزادار مانده‌اند بروند و از آنان تشکر و قدردانی کنند.

روزئ نَزری = روزه نذری

بجز روزه واجب ۳۰ روزه ماه مبارک رمضان، عده‌ای به مناسبت برآورده شدن آمال و آرزویشان نذر می‌کنند که در روزهای معینی از ماههای رجب و شعبان روزه بگیرند. روزهای معمول روزه‌داری در ماه رجب سه‌شنبه‌هاست. سه‌شنبه اول ماه، روز روزه‌داری به مناسبت نذری

است که برای سلامتی پسر برادر یا پسرخواهر کرده‌اند. سه شنبه سوم ماه «روزه فرزندان» و سه شنبه چهارم «روزه برادر» می‌گیرند. غیر از سه شنبه‌های ماه رجب روزهای دیگری نیز به روزه‌داری می‌پردازند. روز ۱۷ ماه رجب روزه «بخت» گرفته می‌شود. معمولاً در این روز دخترانی که نامزد دارند برای سلامتی نامزدشان روزه می‌گیرند. در روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه رجب نیز به عنوان ثواب بردن و سلامتی شخص روزه‌دار روزه گرفته می‌شود. در ماه شعبان نیز روزهای سیزدهم تا پانزدهم روزه قریهٔ الاالله می‌گیرند و معتقدند که در این سه روز، روزه‌داری بسیار ثواب دارد.

روزه‌های نذری توسط خانوادهٔ فردی که برای خود یا فرزندش روزه گرفته‌اند افطار می‌شود. به این صورت که اگر دختری برای نامزدش روزه گرفته باشد مادر نامزدش مجمعه‌ای که محتوی غذا و شیرینی و حلوا و خرما و احتمالاً قوارهٔ پارچه و قطعه‌ای طلاست برای عروسی تهیه می‌بیند و قبل از افطار به خانهٔ وی می‌برد. و در صورتی که دختری برای برادرش روزه گرفته باشد مادرش - و در صورتی که ازدواج کرده باشد زن برادرش - مجمعه‌ای از غذا و شیرینی آماده می‌کند و برایش می‌برد و با تشکر و قدردانی و آرزوی سلامتی برای او، به اصطلاح روزهٔ او را باز می‌کند.

می روزه (mey ruza) = ماه روزه (آداب رمضان)

قبل از فرارسیدن ماه مبارک رمضان مردم اقدام به تهیهٔ مواد اولیهٔ خوراکی از قبیل برنج، آرد، حبوبات، قند و شکر و... می‌کنند، و خود را آمادهٔ سی روز روزه‌داری می‌نمایند. روز قبل از ماه روزه، روز «پیشواز» است. اگر چه در بین دوانی‌ها، روزه در این روز واجب نیست، اما هر کس خود را ملزم می‌داند که روزه بگیرد و به اصطلاح به پیشواز ماه روزه برود.

در گذشته غذاهای ماه مبارک بسیار ساده بود. اغلب مردم با نان و چای و پنیر سحری می‌خوردند و با نان و ماست و خرما افطار می‌کردند. بر سر سفرهٔ آنهایی که وضع بهتری داشتند آبگوشت و احتمالاً چلو یا پلو نیز بود. اگر ماه مبارک در تابستان واقع می‌شد انگور عمده‌ترین میوه‌ای بود که مردم صرف می‌کردند. زیرا انگور محصول تاکستانهای روستا بود و در هر خانه پیدا می‌شد.

در گذشته مردم دوان نان را خود تهیه می‌کردند. در هر خانه تنوری بود که به وسیلهٔ آن نان

مورد نیاز را پخت می‌کردند. نان ماه رمضان روزانه و به هنگام عصر نزدیک به افطار پخت می‌شد. زنان خانه به مقدار مصرف یک انظار و یک سحری، چند قرص نان کلفت که به میشتک (mištek) و گردک (gerdek) موسومند پخت می‌کردند (میشتک نان کلفت ساده و گردک نان روغنی ناخن خورده‌ای است که بر روی آن شکر یا خاکه قند می‌پاشند).

زمان بیداری در سحر بر اساس جایگاه ستارگان نسبت به خط الرأس کوه شمالی دوان بود. این ستارگان عبارتند از هفت‌رینگ (haftring) (دُب اکبر). پرو-ز (parve:z) (مجموعه ستاره‌هایی که چون لکه‌ای غبارگونه‌اند)، سُ و سُ (so va so) (سه ستاره‌ای که در یک خط مستقیم به صورت افقی و به فاصله مساوی از هم قرار دارند. و ستاره سُ (setare - y) (آخرین ستاره دُب اصغر). مناجات نیز از دیگر عوامل بیداری مردم بود معمولاً از شب اول ماه روزه ساعتی قبل از اذان صبح توسط روحانی ده، مناجات خوانده می‌شد و مردم با صدای وی بیدار می‌شدند. بانگ خروس هم در بیداری مردم مؤثر بود و عده‌ای با بانگ خروس خود که از محلی نزدیک بانگ می‌زدند بیدار می‌شدند. همسایگان نیز یکدیگر را از روی دیوار یا پشت بام به نام صدا می‌کردند و یکدیگر را بیدار می‌کردند. امروزه زنگ ساعت جای همه عوامل بیدارکننده را گرفته است. با صدای زنگ ساعت مردم به موقع بیدار می‌شوند و سحری می‌خورند. در گذشته در شبهای ۱۹ تا ۲۱ ماه مبارک رمضان به مناسبت شهادت حضرت علی (ع) مردم به سینه‌زنی و نوحه‌خوانی می‌پرداختند. عده‌ای از مردم نذر داشتند که یکی از این سه شب اهالی را اطعام کنند. بنابراین هیأت عزاداران ضمن اینکه کوزه‌ها را می‌گشتند و سینه می‌زدند، به خانه فرد نذرکننده می‌رفتند و ضمن اینکه دقایقی به عزاداری و نوحه‌خوانی می‌پرداختند، چای و شربت و حلوا و نان گرم می‌خوردند و باز به عزاداری ادامه می‌دادند.

شبهای نوزدهم تا بیست و سوم ماه نیز شبهای احیاست. عده‌ای نذر دارند که در یکی از شبهای مذکور «احیا» برگزار کنند. بدین مناسبت از چند روز قبل در تلاش تهیه مواد و لوازم مورد نیاز بر می‌آیند و ظروف و وسایل قلیان و چای... را از محل وقفیات بقعه شاه سلیمان تهیه می‌کنند و در صورت کمبود، بقیه را از همسایگان به عاریه می‌گیرند. شب موعود همسایگان به مجلس دعوت می‌شوند و بعد از اذان مغرب با خرما، حلوا، نشاسته و... افطار می‌کنند و نماز را به جماعت می‌خوانند و سپس شام می‌خورند و به تلاوت قرآن و خواندن دعای جوشن کبیر می‌پردازند. در طول خواندن دعا در جامی مسین که پُر از آب در وسط مجلس قرار دارد یک نفر تسبیح

می‌گرداند. بعد از اتمام دعا جام را دوره می‌گردانند و هر یک از حاضران قطراتی از آب را به صورت خود می‌زند و صلوات می‌فرستد. در صورتی که آب جام باقی بماند آن را در يك بطری می‌ریزند و در جایی نگهداری می‌کنند و در صورتی که نقطه‌ای از بدن به دردی دچار شود این آب را به موضع درد می‌مالند و معتقدند که التیام می‌یابد.

مجلس زنان در گوشه‌ای جدا از مجلس مردان تشکیل می‌شود. زنان معمولاً هنگام دعاخوانی نخی بلند را در دست می‌گیرند و با هر بار دعا خواندن یک گره به نخ می‌زنند. تا پایان دعاخوانی حدود ۱۰۰ گره با فاصله‌های مساوی روی نخ زده می‌شود. در گذشته این نخ را به بازوی کودکان می‌بستند تا از قضا و بلا بدور باشند امروزه آن را در جانماز قرار می‌دهند و در هر بار نماز خواندن آن را به صورت و چشم می‌کشند.

قبل از اذان و هنگام مناجات روحانی ده که در مجلس بوده بر پشت بام می‌رود، مناجات می‌کند. بعد از مناجات سحری می‌خورند و سپس اذان گفته می‌شود. به محض گفتن اذان مراسم خاتمه می‌یابد و هر کس به خانه خود می‌رود.

معمولاً در ایام ماه روزه افراد باسواد باید سی جزو قرآن را ختم کنند. عده‌ای نیز که سرعت خواندنشان زیاد باشد از ۳ تا ۵ بار قرآن را ختم می‌کنند. معمولاً یک بار قرآن را به نیت آمرزش مردگان و بقیه را به نیت سلامتی و تندرستی خود و اطرافیان و بردن ثواب آخرت ختم می‌کنند. روز آخر ماه روزه، روز کنار گذاشتن فطریه است. سرانه فطریه در گذشته مقدار ش و قه (so vaqqa معادل ۳ من^۱) گندم یا جو بود. سرپرست هر خانواده مقدار فطریه را از جنس موجود در خانه جدا می‌کرد و در بیرون از اتاق، جدا از اموال خانه قرار می‌داد به این نیت که دیگر جزو اموال نیست و به دیگری تعلق دارد، اگر کسانی توان مالی داشتند به جای جنس قیمت آن را از پولهای خود جدا می‌کردند و برای فطریه کنار می‌گذاشتند. در صورتی که هنگام کنار گذاشتن فطریه فردی غیر از افراد خانواده در خانه حضور داشته باشد باید فطریه او را نیز کنار گذاشت. زمان دادن فطریه به مستمندان روز عید فطر بعد از نماز عید است.

روز عید کوچکترها برای عید مبارکی به خانه بزرگان فامیل می‌روند و ضمن عید مبارکی به صرف شیرینی و تنقلات می‌پردازند.

(۱) من در دوان معادل ۵ کیلوگرم است. وزن من معادل ۳ کیلوگرم را «من تبریزه می‌گویند».

عقیقه (aqiqa) = عقیقه

از جمله رسوم معمول در بین دوانیها یکی هم رسم عقیقه است. عقیقه در عربی به معنی موی طفل نوزاد است به هنگامی که متولد می‌شود. معنی دیگر آن «ذبح گوسفندی است که در هفتمین روز تولد نوزاد (پسر یا دختر) صورت می‌گیرد». در دوان این رسم به مناسبت تولد پسر و آرزوی زنده ماندنش انجام می‌گیرد. شاید در روزگاران قدیم در دوان این رسم در روز هفتم تولد صورت می‌گرفته است، اما امروزه موعد خاصی برای آن قائل نیستند و در هر فرصتی که دست دهد تدارک آن را می‌بینند و به انجام آن همت می‌گمارند. انجام آن حتی تا ۷ سالگی کودک نیز به تأخیر می‌افتد. اما آنچه که مورد توجه است این است که تا هنگام اجرای عقیقه نباید موی سر کودک تراشیده شود. امروزه این اصل نیز کمرنگ شده و بعضی‌ها آن را مراعات نمی‌کنند.

اجرای رسم عقیقه در اصل ادای دین به مناسبت نذری است که برای بچه‌دار شدن یا فرزند پسر بدینا آوردن و یا زنده ماندن نوزاد بعد از تولد تا چند سالگی است. بدن مناسبت برای نوازدی که نذر عقیقه می‌کنند در اولین سالروز تولد وی باید خروسی را قربانی کرد. و به هنگام اجرای عقیقه باید گوسفندی را که داغ نخورده و همچنین دست و پایش نشکسته باشد خریداری کنند و در روز عقیقه بر آن دعا بخوانند و آن را ذبح کنند. عقیده بر این است که نباید هیچ جزئی از گوسفند قربانی به دور ریخته یا روی زمین باقی بماند. بدین منظور گودالی را حفر می‌کنند که ابتدا خون گوسفند و سپس پوست و روده و دل و جگر و سیرابی و شیردان و دست آخر استخوانهای آن را درون گودال می‌ریزند و رویش خاک می‌ریزند. مردم معتقدند که نباید به استخوان گوسفند عقیقه ساطور یا کارد بخورد. به همین دلیل گوشت گوسفند را بعد از تمیز کردن، درسته در دیگ می‌اندازند و بعد از پخته شدن، استخوانهای آن را از گوشت جدا می‌کنند و استخوانها را به درون گودال می‌ریزند.

در مراسم عقیقه اقوام و همسایگان به ناهار دعوت می‌شوند. در گذشته ناهار تلیت آبگوشت بود اما امروزه بیشتر چلو خورشت تهیه می‌شود. در گذشته هیچک از افراد خانواده برگزار کننده رسم عقیقه حق نداشتند از غذای عقیقه بخورند اما امروزه بجز پدر و مادر که غذای جداگانه‌ای برای آنها طبخ می‌کنند، بقیه اعضاء خانواده می‌توانند از غذای عقیقه بخورند و منعی بر آن نیست. در روز عقیقه سلمانی ده می‌آید و موی سر کودک را می‌تراشد. این اولین باری است که موی کودک تراشیده می‌شود. این عمل در میان هلله و شادی صورت می‌گیرد.

معمولاً مامای ده که کودک را به دنیا آورده از گوشت عقیقه سهم می‌برد. به مامای ده علاوه بر ناهار مقداری غذا نیز داده می‌شود که به خانه ببرد؛ اگر مامای ده حضور نداشته باشد سهم وی به خواهر و برادر او داده می‌شود. سلمانی ده نیز مزد قابل توجهی دریافت می‌کند زیرا علاوه بر اصلاح موی کودک زحمات دیگری از جمله طبخ غذا نیز می‌کشد.

مراسم عاشورا

در کتاب فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه راجع به عقاید مذهبی مردم دوان آمده است. که در قرن چهارم هجری قمری مردم دوان مسلمان بوده‌اند.^۱ از این پس مردم اگر چه شیعه نبوده‌اند، اما به اصول اسلام معتقد و پیرو مکتب پیغمبر اسلام و قرآن کریم بوده‌اند. بعدها به مرور زمان با تغییراتی که در عقاید آنها پیش آمده بالاخره در قرون اخیر به مذهب شیعه روی آورده و پیروان امامان و جانشینان پیغمبر اسلام شده‌اند و بالطبع پیرو مکتب سرخ امام حسین (ع) هستند. دوانی‌ها هر ساله به یاد عاشورای کربلا مراسم خاصی را بجا می‌آورند که در نوع خود جالب و قابل توجه است. تب و تاب عاشورانه از اول محرم که روزها قبل از آن در میان مردم بوجود می‌آید. آنها که نذر دارند در تدارک لوازم و مواد اولیه آتش و نذورات خود بر می‌آیند از روز اول محرم نیز باید لوازم عزاداری از انبار خارج گردیده و برای تعمیر و آماده سازی آنها تلاش شود. تعاون در انجام دهه عاشورا بسیار چشمگیر است. مردم بدون اینکه مجمع خاصی در جهت تقسیم وظایف و تکلیف تعیین کنند، خود به کارهای مختلفی که در نهایت به اجرای مراسم سینه‌زنی در روز عاشورا می‌انجامد، می‌پردازند. در گذشته که سوخت زیر دیگ «آش امام» هیزم بود، کسانی داوطلب آوردن هیزم از کوه می‌شدند. همچنین تا زمانی که آب مورد مصرف، از چشمه بود، عده‌ای وظیفه آوردن آب از چشمه را به عهده می‌گرفتند. امروزه نیز عده‌ای در تمیز کردن میدان و کوچه‌های اطراف همت می‌گمارند، کسانی در پی آماده سازی دمامها و سنج‌ها و دعوت از علما بر می‌آیند و بالاخره کسانی در پی آماده کردن وسایل و لوازم «آش امام» وظایفی را به عهده می‌گیرند. چند نفری نیز به آماده کردن گهواره علی‌اصغر می‌پردازند و بالاخره کسی بیکار نمی‌ماند و خود را تماشاگر نمی‌داند. هر کار در زمان معین شروع و در موقع معین به پایان

می‌رسد.

در دوان دو محله وجود دارد. محله پایین و محله بالا. مراسم عاشورا از قدیم الایام در این دو محله به طور جداگانه اجرا می‌شده است و تا به امروز نیز ادامه دارد. هیچگاه نشده است که دو محله یک هیأت تشکیل دهند و مشترکاً این رسم دیرینه را شروع کنند و به پایان ببرند. در هر محله فامیلی وظیفه اجرا و انجام مراسم عاشورا را بر عهده دارند. آش امام نیز که از نذورات آنهاست در خانه‌شان طبخ می‌شود و مجلس شب عاشورای زنان در پای گهواره علی‌اصغر نیز در همان خانه برگزار می‌گردد.

سینه‌زنی از شب هفتم شروع می‌شود. معمولاً بعد از تاریک شدن هوا، آنگاه که مردم از صحرا و باغ و کوه برگشته‌اند و استراحت کرده و شام خورده‌اند، گروه سنج و دمام‌زن در محل تجمع شروع به نواختن سنج و دمام می‌کنند، و بدین وسیله ندای گردآمدن اهالی برای اجرای مراسم سینه‌زنی را سر می‌دهند. با نواختن سنج و دمام مردان و زنان به محل تجمع می‌روند. تجمع مردم محله پایین در میدان کنار بقعه شاه سلیمان و تجمع مردم محله بالا در میدان کنار مسجد اسفندیاری (جامع دوان) صورت می‌گیرد. سینه‌زنی ابتدا با چند نفر که به وسط میدان آمده و در يك نیم‌دایره قرار گرفته‌اند شروع و بمرور که عده‌شان زیادتر می‌شود در يك دایره قرار می‌گیرند. قبل از آمدن سرخون (sarxun) (تکخوان = نوحه‌خوان)، يك نفر که صدایش خوب است، اشعاری را که می‌توان آن را در اشعار شروع یا آغازین نامید، می‌خواند و بقیه جواب می‌دهند. این اشعار معمولاً در یک تا دو بیت خلاصه می‌شود و به قرار زیر است.

۱ - محرم آمد، شور محشر آمد

شیر خدا به کربلا عزادار آمد

محرم این است قتل شاه دین است

زهره به جنت به فغان ماتم نشین است.

۲ - وای غریب حسین

مظلوم غریب حسین

نعش حسین نازنین

چو گل فتاده بر زمین

۳ - به حسن گریه کنم یا به حسین یا به رضا

دختر بدر دو جا امشب سه جا دارد عزا
 به حسن گریه کنم یا به علی شیرخدا
 به حسن گریه کنم یا به علی موسی الرضا

سینه زنان در حالی که هر يك با دست چپ کمر بند نفر سمت چپ خود را گرفته‌اند در یک دایره قرار می‌گیرند و هر چه افراد زیادتر شوند محیط دایره بزرگتر می‌شود. در صورتی که افراد بیش از حد باشند دایره اول تشکیل می‌شود. در این حال «سرخون» در وسط دایره قرار می‌گیرد و اشعار اصلی سینه زنی را می‌خواند.^۱

نوحه اول:

این سر پر ز خون ببین کنار مصطفی
 جن و ملائکک به زمین جمله به سر زنان
 آب فرات پس چرا تو موج می‌زنی
 شرم نکردی به خدا بروی مصطفی

نوحه دوم:

این سر ز قفا جدا، این شهید کربلا
 طفلان همه العطش، از تاب عطش به غش
 کشتند امام دین، آن قوم معاندین
 تن روی زمین جدا، سر به نوک نیزه‌ها
 بر زاده مصطفی، ظلم ایستدر چرا
 برگردن عابدین، زنجیر جفا چرا

نوحه سوم:

فرزند مصطفی را کشتند به شمشیر کین
 ای شمر مهلتی ده تا خواهرم بیاید
 خورشید منکسف شد لرزید عرش برین
 در گرد قتلگاه را چشمان من ببندد

نوحه چهارم:

شیعه شد ماه عزا زیند بر سر، با ناله و زاری در این ماتم سرا
 هم ز بهر حسن و جد کبارش، هم نوگل زهرا حسین در کربلا
 زینب آمد بر سر نعش برادر، کی عزیز خواهر ولد شیر خدا
 چشم بگشا و ببین خواهر زارت، می‌برند سوی شام، با شمر دغا
 ای برادر ندهد شمر امانم، زار و خسته جانم، نشینم بر تو
 زخمهای تسنت پاک نمایم، مرهم بنمایم از پیکر تو

(۱) به دلیل طولانی بودن نوحه‌ها ما به چند بیت اول هر نوحه بسنده کرده‌ایم.

نوحه پنجم:

آفاق پر از غلغله و شیون و شین شد
 زینب بسر دست گرفت گیسوی شبرنگ
 ای غمزدگان باز مگر قتل حین شد
 زینب بسر قبر حسین می رود امشب
 چون شمر لعین بر سر بالین حین شد
 از بهر حین خاک بسر می کند امشب

نوحه ششم:

ای شیعه مگر قتل شه کون و مکان است
 ای دخت پیامبر منما گریه و زاری
 یسا روز وفات پدر عالمیان است
 گر دید حسین بی کس و بی یار و علمدار
 بهر پدرت جن و ملک نوحه کنان است
 عباس که ستقای شه تشنه لبان است

نوحه هفتم:

شاه دین از زین بر زمین آمد
 کسوفیان بی حیا مهمانش کردند
 نصرانی محزون با تیغ کین آمد
 بر سر راهش ز کیه لشکر آوردند

نوحه هشتم:

ای عقاب امروز روز جولان است
 نبوت یساری بسر غمیریان است

نعم از میدون تو بیر بیرون

ای عقاب امروز کاکلت پر خون
 رو تو در خیمه نزد آن محزون

نعم از میدون تو بیر بیرون

یا علی جدم تیغ کین خوردم
 حسرت شادی زیر گل بردم

نعم از میدون تو بیر بیرون

نوحه نهم:

نوگلم خزون شد، قسامتم کمون شد، ای وای

بی پرگشتم، خون جگر گشتم، مرو به میدان

رخت دامادی، پرات بریدم، حمله عیشت مادر نجیدم ای وای

بی پرگشتم، خون جگر گشتم، مرو به میدان